

وریشه‌های شکست اصلاحات (۳)



حکومت شریف امامی و انتقال به دوره تحول

مهندس جعفر شریف امامی در ۹ شهریور ۱۳۳۹ و در پی استعفای دکتر منوچهر اقبال، کابینه ضعیف و نامتناسب با مقتضیات آن زمان را معرفی کرد. کارکشتگان سیاسی می‌دانستند شریف امامی با کابینه نیم بندش و دولت بی‌برنامه و ناآماده، توان رویارویی با مشکلات بر جای مانده از دوره حکومت‌های فاسد زاهدی و اقبال را ندارد. شاید شاه گمان می‌کرد با انتخاب او، جنبش ملی‌گرای پنهان، در مسیر هدایت شده‌ای زنده شود و در فضای سیاسی تازه‌ای که به الزام تحولات خارجی و خارج از اراده او ناگزیر باید کم و بیش باز می‌شد، بار مشکلات را بر دوش آن جنبش بیاندازد، یا به یاری آن حل کند. اما اوضاع از هر حیث وخیم بود. بازار ایران با ورود بی‌رویه کالاهای خارجی، آن هم کالاهای مصرفی، اشباع شده بود؛ در حالی که قدرت خرید مردم پائین آمده بود. بسیاری از بازرگانان ورشکسته شده یا به آستانه ورشکستگی کشیده شده بودند. بنا به برآوردها، بیش از ۲۰ درصد نیروی کار کشور بی‌کار شده بودند. اعتصاب در کارخانه‌های صنعتی گسترش، و ذخیره‌های ارزی کاهش یافته بود. اما فساد حکومت و اتلاف اموال عمومی همچنان به قوت خود باقی بود.

کابینه ناتوان، مرکب از همان چهره‌های شناخته شده، تا ماه آخر سال دست و پا زد. نگرانی مقامات آمریکانه تنها برطرف نشد، که آن‌ها را به تغییراتی اساسی‌تر در حکومت مصمم‌تر کرد. از

گزارش‌ها این طور بر می‌آید که مقام‌های آمریکایی در چند نوبت چند پیام به شاه دادند و لحن پیام‌ها هر بار هشدار دهنده‌تر و تندتر از پیش می‌شد. در سفر زمستانی شاه به سویس در همان سال ۱۳۳۹، گویا آمریکایی‌ها پیام تهدیدآمیزی به او داده بودند، به این مضمون که اگر به تغییرات تن ندهد و با خواست‌های دولت جان‌کندی موافقت نکند، سلطنت در خطر خواهد افتاد.^۳ بنا به یکی از گزارش‌های ساواک، این پیام شدیدالحن بود و در آن تاکید شده بود تصمیم آمریکا برای اجرای برنامه اصلاحات جدی است.^۴ هوشنگ نهاوندی گفته است که کندی حتی به این نتیجه رسیده بود که شاه را با کودتایی نظامی، به فرماندهی تیمور بختیار، از کار برکنار کند.^۵ البته نهاوندی سندی برای این گفته خود ذکر نکرده است و از نوشته او این گونه بر می‌آید که انگار می‌خواهد اطلاع محرمانه و ناگفته و ناشنیده‌ای را با خواننده در میان بگذارد. مطمئناً اگر نهاوندی اطلاع دقیق، یا اطلاعاتی بیش از این می‌داشت، چه دلیلی داشت که با خواننده در میان نگذارد؟

در اسفند ماه ۱۳۳۹ برای ارباب شاه و آن رده‌ای از حکومت که تن به تغییر نمی‌داد، و فراهم ساختن زمینه تحولات سیاسی بعدی، اعلامیه‌ای در تهران پخش شد که در آن از تغییر رژیم، برکناری شاه و تشکیل جمهوری به ریاست دکتر علی امینی سخن به میان آمده بود. گفته شده است که این اعلامیه را شعبه سازمان سیا در ایران تکثیر و توزیع کرده بود.^۶ در اواخر اسفند، سفیر سیار و نماینده ویژه آمریکا به تهران آمد و با شاه گفت و گو کرد. از مفاد گفت و گوهای آن دو ظاهراً اطلاع مکتوبی منتشر نشده است و نیز معلوم نیست که او حامل پیام خاصی بوده است یا نه. از ظواهر این طور بر می‌آید که پس از این دیدار، نگرانی شاه بر طرف، و برای تغییر دادن حکومت آماده شد.^۷ اوضاع سیاسی به مرحله‌ای رسیده بود که شاه فقط با دو گزینه رو به رو بود: پذیرفتن تغییر و به گونه‌ای کنار آمدن با مخالفان؛ یا: دست زدن به کودتای نظامی دیگری و سرکوب مخالفان و مخالفت‌ها.

با حضور دموکرات‌ها در راس قدرت در آمریکا، کودتای نظامی از سوی آمریکا حمایت نمی‌شد. حزب‌های دولتی هم نه می‌توانستند نیروی در خور توجهی بسیج کنند و نه به گونه دیگری توانایی کاهش تنش‌های سیاسی را داشتند؛ لاجرم ترکیب سیاسی دیگری لازم بود تا راهی متفاوت با راه حل‌های پیشین در کار گیرد و بر اوضاع مسلط شود. سیاست مداران معتمد شاه هم در آن زمان، هیچ کدام توانایی آرام کردن جو سیاسی را نداشتند، وگرنه شاه بدون تردید از آن‌ها استفاده می‌کرد. در حقیقت پس از سال‌ها اختناق، سرکوب، حکومت مستبدانه و بیرون راندن انواع طیف‌های سیاسی از صحنه - به سان همه حکومت‌های خودکامه و خودسر - بن بست بر سر راه آینده رژیم پدیدار شده بود.

اعتصاب و اعتراض معلمان سراسر کشور را در پایان حکومت شریف امامی نمی‌توان به حرکتی

صرفاً صنفی محدود کرد، هر چند که به ظاهر فقط معلمان بودند که به صحنه اعتراض آمده بودند. شماری از آموزگاران، دبیران و دانشگاهیان گرایش‌های سیاسی داشتند، یا گرایش‌های پیشین خود را حفظ کرده بودند و به گونه‌ای با همفکران خود ارتباط داشتند. و به همین دلیل حرکت اعتراضی آن‌ها نشانه‌ای بیرونی از غلیانی درونی و پنهان بود. شاید به همین سبب بود که حرکت آنان پس از چند روز عملاً به رویدادی تهدیدکننده تبدیل شد، زیرا این استعداد در آن بود که اعتراض‌های قشرهای دیگر جامعه را به سمت خود جذب کند، دامنه مطالبات را گسترش دهد و حرکت را در میان بخش‌های دیگری از جامعه بگستراند. از دیدگاه شریف امامی، که این حرکت عامل تشدیدکننده سقوط او بود، با مقاصد خاصی سازمان‌دهی شده بود. او در خاطراتش می‌گوید که یکی از فرماندهان نظامی تلفنی به او خبر داده که افسری خارجی سوار بر جیپ می‌آمده و با افرادی در میان جمعیت تماس می‌گرفته است.^۸ شریف امامی اگر هوش سیاسییش بیش‌تر از این بود، به این نکته حتماً توجه می‌کرد که به این گونه تماس علنی که ماموران پلیس حاضر در صحنه تظاهرات، بتوانند آن را گزارش بدهند - به فرض که حقیقت هم داشته باشد - سازمان دهی خارجی نمی‌گویند. او ادعا می‌کند که پول‌هایی به حسابی ریخته شده و صرف هزینه‌های تحریک معلمان شده است.^۹ در خاطراتش ادعاهای دیگری هم کرده است که برای هیچ کدام سند و مدرکی ارائه نداده است. البته اگر او واقعاً می‌خواست چنین مدعاهایی را ثابت کند، سال‌ها هم وقت کافی در اختیار داشت و هم امکانات لازم را. متأسفانه به هیچ یک از ادعاهای او درباره آن رویدادها، که در حالت مطلوب خود می‌توانست نکته‌های قابل بحثی باشند، فعلاً نمی‌توان اعتماد کرد؛ نیز به قدر کافی آشکار است که قصد شریف امامی از این سخنان، این است که بگوید حکومتش با توطئه ساقط شده است، شاه هم با برکناری او موافق نبوده، و علی‌امینی هم با مداخله خارجی بر شاه تحمیل شده است. به روایت‌ها و شهادت‌های متعدد رجال سیاسی مرتبط با دربار، شاه که عادت داشت به مناسب‌ها و با کسان مختلف به صورت‌های مختلف حرف بزند، تفتین کند یا میانه افراد موثر در راس حکومت را به هم بزند، پشت سر امینی هم انواع اتهام را به او نسبت می‌داد و او را تحمیل شده بر خود معرفی می‌کرد. شریف امامی که قطعاً خلیقات شاه را خوب می‌شناخت و خود او هم دست کم دو بار از قربانیان بازی سیاسی او بود، به این سخن شاه استناد می‌کند که ناگزیر شده است به تعویض حکومت تن دهد.^{۱۰} اعتصاب معلمان، بحرانی‌ترین رویدادی بود که مجلس شورای ملی باید فوراً به آن رسیدگی می‌کرد. شریف امامی به مجلس فراخوانده و با اعتراض شدید شماری از نمایندگان رو به رو شد، به ویژه نمایندگانی که شریف امامی آن‌ها را وابسته به امینی معرفی کرده است. شریف امامی از مجلس متشنج به حالت قهر، یا با تظاهر به قهر و رنجیدگی، بیرون آمد، یکر است به دفتر نخست‌وزیری رفت و استعفا داد. او می‌گوید وقتی برای تسلیم استعفايش به دربار رفته، امینی را در اتاق دیگری



● عبدالحسین آذرنگ (عکس از مریم زندی)

منتظر دیده است. به گفته او:

دیدم اعلیحضرت یک قیافه خیلی ناراحت و چشم‌های قرمز دارند. معلوم بود که شب، خوب خوابشان نبرده است و خیلی وضع غیرعادی دارند. شرفیاب شدم و استعفا را خدمتشان دادم.^{۱۱} امینی در باب همین انتقال قدرت نخست‌وزیری می‌گوید که یک روز صبح زود، عمویش سرلشکر حسن امینی سراغش آمده و گفته است که شب گذشته در کاخ مرمر افسر کشیک بوده و دیده است که:

اعلیحضرت تا صبح نخوابیدند و هی راه رفتند و به من گفتند که صبح به دکتر امینی بگو که بیاید مرا ببیند... بلند شدم رفتم... گفتند که شما وضع مملکت را می‌دانید که چه طور است... بیایید این کار را قبول کنید. من [پیش] خود فکر کردم که ایشان که این همه سوء ظن دارند، چه طور من [را می‌خواهد]؟... گفتم به نظر من مثل این [است] که یک مصلحتی در این موضوع هست. بنابراین من قبول می‌کنم... والا من خودم نه آماده این کار بودم، نه فعلاً داوطلب [هستم].^{۱۲}

سه روایت شاه، شریف امامی و امینی درباره این انتقال قدرت، تا اندازه‌ای همخوانی دارد، اما ابهام در این ماجرا، درست در همان نکاتی است که شاه در مقام مرکز قدرت و تعیین‌کننده تماس‌ها، باید می‌گفت، که نگفت؛ و نه فقط نگفت، بلکه سعی کرد ذهن‌ها را از حقیقت به کلی دور کند و روایتی به گمان خود رسمی از آن در افواه بیاندازد و از خود بر جای بگذارد. اسناد آمریکایی‌ها قاعدتاً باید حاوی اطلاعات لازم از تماس‌های پشت پرده باشد، و همچنین پیام‌هایی که برای شاه فرستاده‌اند. بعید به نظر می‌رسد در حقایق دیگری بتوان سندی از این ارتباطات و تماس‌ها به دست آورد. در ضمن، شمار کسانی که در این قضایا مستقیماً درگیر بوده‌اند، بسیار اندک است و از خاطرات سیاسی یا احیاناً یادداشت‌های روزانه آن‌ها هم فعلاً اطلاع بیش‌تری در دست نیست.

آیا به راستی بحران ۱۳۴۰ ایران کاملاً حقیقی و نتیجه طبیعی اوضاع داخلی بود؟ آیا مصالح خارجی آن را تشدید نکرده بود؟ آیا بحران به راستی به جایی رسیده بود که به روایت سرلشکر امینی، خواب را از شاه گرفته و او را وادار کرده بود تا صبح بیدار بماند و قدم بزند؟ آیا ممکن است که شاه ناگهان، بدون مقدمه، آن‌طور که امینی در خاطراتش القا می‌کند، تصمیم گرفته باشد قدرت را به نخست‌وزیری منتقل کند که نه تنها معتمد او نبوده، بلکه به وی ظن هم بوده است؟ آیا از اسفند ۱۳۳۹، که گفته شده پیام تهدیدآمیزی به شاه داده شده بود، تا اردیبهشت ۱۳۴۰، بیش از یک ماه و نیم، شاه هیچ اقدامی نکرده بود، تا کشته شدن معلمی و زخمی شدن چند تن در تظاهرات و انفجار اعتراضی معلمان، بحران را به آن نقطه انفجار برساند که او را بدین سان بی‌تاب و بی‌قرار کند؟

این پرسش‌هایی است که پاسخ گفتن به آن‌ها بر اساس منابع و مدارکی که در دست است، ممکن نیست. البته بعید است که خود علی امینی هم پاسخ این‌ها را می‌دانسته است. چه اگر می‌دانست، شاید

همکاری با شاه را به گونه دیگری، یا شاید با شرط و شروط موکدتری، آغاز می‌کرد. از نوشته‌ها به روشنی بر نمی‌آید که امینی بر پایه چه محاسبه‌ای گمان می‌کرد در سلطنت مطلقه شاه، که ساختار قدرت حاکم کوچک‌ترین انعطافی را نمی‌پذیرفت، و اصولاً قدرت در آن با هیچ نیروی سیاسی یا سیاست مدار بدون وابستگی تشکیلاتی تقسیم نمی‌شد، و در عین حال سرشت این قدرت مطلقه امکان ورود، مشارکت، یا حتی بازی سیاسی به هیچ نیروی دیگری نمی‌داد، می‌شد اصلاحات کرد؟ آیا امینی، آن طور که فرزندش ایرج امینی مدعی است^{۱۳} مرد ساده و زودباوری بود که اطرافیان به آسانی می‌توانستند به اصطلاح قابش را بر بایند؟ آیا آن همه سال تجربه با شاه، او را متقاعد نکرده بود که همکاری با، یا کار با، سلطان مطلق العنان امکان‌پذیر نیست؟ آیا امینی در پذیرفتن سمت نخست‌وزیری به راستی این قدر از جاه‌طلبی به دور بود که در گفت و گو با حسن ارسنجانی (بعداً وزیر او در کابینه) و برای متقاعد ساختنش به ورود به کابینه، به او گفته باشد در شاه حالتی احساس کرده که به اصطلاح برای کار و همکاری مناسب است و از این روست که پیش نهاد شاه را پذیرفته است؟ به نظر می‌رسد تنها پاسخ قانع کننده این باشد که امینی گمان می‌کرد با روی کار آمدن جان کندی اصلاح طلب و دموکرات‌ها در آمریکا، ورق برگشته است و رژیم ایران هم راهی جز کنار آمدن با مقتضیات جدید ندارد. احتمالاً او با این محاسبه بود که با کابینه نه چندان نیرومند و منسجمش، کابینه‌ای که بیش از سه وزیر اصلاح طلب در آن نبود، با شاه قدرت مدار و دربار دسیسه‌گر، منفعت جو، فاسد و وابسته، وارد همکاری شد، اما دیری نپایید که ناتوانی در برابر دشواری‌های فراوان، بر خود او هم آشکار گردید. (لازم به یادآوری می‌دانم شماری از کسانی که به گونه‌ای با امینی همکاری داشته‌اند و بنده به آن‌ها دسترسی داشته‌ام، هیچ کدام امینی را مردی ساده یا به دور از جاه‌طلبی‌های شخصی و بلندپروازی‌های سیاسی قلمداد نکرده‌اند.)

آغاز حکومت علی امینی

روز جمعه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰، امینی یک بار صبح و بار دیگر غروب، با شاه دیدار کرد. او در جوی پر تنش و دستخوش اعتصابی در حال گسترش، مامور تشکیل کابینه شد. ناآرامی در چند خیابان اصلی پایتخت، که محل تجمع و گذر تظاهرات کنندگان بود، آشکارا احساس می‌شد. امینی کار خود را از صبح شنبه آغاز کرد و نخستین دستورهایی که از دفتر نخست‌وزیر صادر شد، به اداره شهربانی و رادیو، و برای جلب عواطف مذهبی و نشان دادن این نکته بود که حکومت جدید با احساسات مذهبی مردم موافق است.^{۱۴} به ویژه آن که همان روزها با چهلم رحلت آیت‌الله بروجردی مصادف شده بود و تجمع گروه‌های عظیم مردم برای عزاداری، به ویژه در شهر قم، تهدیدهای پیش‌بینی نشده‌ای هم برای دولت به همراه داشت و ممکن بود اعتراض و اعتصابی که

هنوز خاموش نشده بود، به عرصه دیگری کشیده شود. از این رو امینی با آشنایی به احوال جامعه، موقع شناسی و پیش دستی، امکان خطر را از حکومت تازه بر سر کار آمده دور کرد. دو روز بعد، در نطقی رادیویی، شگرد خاصی به کار بست؛ به جای آن که به روش پیشینیان، با خوش بینی و وعده و امید به آینده با مردم سخن بگوید، ضربه ای ناگهانی وارد کرد. تاکید صحبتش را بر اوضاع داخلی کشور گذاشت و گفت ایران با بحران اقتصادی و سیاسی سختی رو به روست. از بی تدبیری در اداره امور و حیف و میل اموال عمومی سخن به میان آورد و به این نکته اشاره کرد که شماری از سران حکومت به ثروت های هنگفت و نامشروع دست یافته اند. از فساد و خیانت سخن گفت و از مردم خواست در حل مشکلات به او یاری دهند و حتی «برای قطع ایادی نادرست»، آن ها را به جهاد دعوت کرد.^{۱۵}

این موضع امینی، سوای این که ممکن است حد یا موازین تعادل در آن مراعات نشده باشد، یا در سخن زیاده روی و بزرگ نمایی کرده باشد، زیر کانه، یا به گمان بعضی مختالانه، بود؛ چه جامعه منتقد و حکومت جدید را در یک صف قرار می داد. در عین حال، جامعه را برای مراحل بعدی تصمیم و اقدام، به موضع انتظار می کشید و به دولت فرصت می داد از مرحله ای بحرانی، که عامل زمان در آن بسیار اهمیت داشت، بی تنش یا با تنش کم تری بگذرد.

در دوشنبه ۱۸ اردی بهشت، در واکنش به تشکیل حکومت علی امینی، سرانی از جبهه ملی ایران، با نام شورای عالی جبهه ملی، جلسه و در پایان قطع نامه ای صادر کردند. در قطع نامه آمده بود که چون انتخابات مجلس فعلی غیرقانونی و از این رو باطل است، هر دولتی هم که متکی بر آن باشد غیرقانونی است و جبهه ملی با آن مخالف است.^{۱۶} تاکید جبهه ملی آشکار بود، اما پیداست که جبهه از نیت امینی در انحلال مجلسین آگاهی نداشت، و مطمئناً پی آمدهای این رویداد را در محاسباتش وارد نکرده بود که کار کردن، یا کار نکردن، با دولت بدون مجلس، دشوارتر از کار در خواهد آمد تا با حضور مجلسی ولو نامطلوب یا نامشروع و غیرقانونی.

یک روز بعد، در ۱۹ اردی بهشت، هر دو مجلس با فرمان شاه منحل شد. در بخشی از فرمان او آمده بود:

نظر به لزوم اقدام به یک سلسله اصلاحات عمیق و قاطع در تمام شئون کشور [کذا] و به منظور رفع مشکلات روزافزونی که کشور با آن مواجه است، و برای آن که هیچ گونه مانعی نباید سد راه اقدامات اساسی و اصلاحی دولت گردد... انحلال مجلسین... را اعلام و مقرر می داریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات، اقدام به تجدید انتخابات بنماید.^{۱۷}

پس از این فرمان، جبهه ملی اعلامیه دیگری صادر کرد و در آن اعلام داشت که: طبق قانون اساسی، علت انحلال باید ذکر شود، انتخابات ظرف یک ماه پس از انحلال برگزار و مجلسین ظرف



دو ماه افتتاح گردد. در هر حال مجلس نباید تعطیل باشد.^{۱۸} اساساً، و به ویژه در آن زمان، تاکید اکید جبهه ملی بر دو خواست بود: (۱) آزادی بیان و انتشار و فعالیت؛ (۲) آزادی انتخابات. و هر دو خواست البته به نظر اهل سیاست کاملاً مشروع، مطابق قانون، حداقل حقوق ملت و همه گروه‌های سیاسی (به عنوان سخن گویان قشرهای مختلف مردم) بوده است. اما این که کدام یک از مواد اصلی قانون اساسی یا حقوق انسانی باید به شعار تبدیل می‌شد و مبنای فعالیت قرار می‌گرفت، یا کدام شعار می‌توانست گروه‌های سیاسی را به همکاری جلب کند، یا مردم رانده شده از میدان را به صحنه سیاسی بکشاند، محل نزاع گرایش‌های له و علیه جبهه ملی در حکومت امینی، و در رویارویی با دولت مدعی اصلاحات بود. پیداست که جبهه ملی همه قدرت خود را در تحقق این دو خواست باز می‌یافت. و شاید سرانی از جبهه گمان می‌کردند که انتخابات را می‌برند، افکار عمومی را پشتوانه خود دارند، و هر گونه آزادی سیاسی عامل تقویت فعالیت‌های آن می‌شود. نیروی مخالف جبهه ملی هم با شگردهای جبهه ملی خوب آشنا بود، و تا قدرت در اختیار داشت، مجال نمی‌داد که ابتکار عمل به دست جبهه ملی بیافتد. بنابر قاعده‌های شناخته شده سیاسی، این تقابل انعطاف‌ناپذیر لاجرم یا به نوعی بن‌بست می‌انجامید، یا به نوعی رویارویی کشیده می‌شد.

امینی در ۱۹ اردیبهشت وزیران خود را به شاه معرفی کرد. در کابینه او سه وزیر وزارت خانه‌های جنگ، کشور و خارجه (سپهبد نقدی، سپهبد عزیزی، و قدس نخعی) افراد مورد وثوق شاه، یا موافق نظر او بودند. وزیران چهار وزارت خانه کشاورزی، دادگستری، فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی که البته چند روز بعد معرفی شد)، و صنایع و معادن وزیران اصلاح طلب امینی بودند (ارسنجانی، الموتی، درخشش و فریور). کابینه او باید در غیبت مجلس کار می‌کرد، مجلسی که نمایندگان آن را بیش‌تر، محافظه‌کاران و مخالفان تغییرات و اصلاحات و عمدتاً متمایل به سیاست‌های انگلیس تشکیل داده بودند. دولت ناگزیر بود امور خود را با تصویب‌نامه‌های هیات وزیران پیش ببرد و در واقع خودش مرجع قانون‌گذاری و عامل تحولات باشد، حال آن‌که این کابینه در ترکیب، نامنسجم و در هدف‌ها ناهماهنگ بود. وزیران گرایش‌ها، وابستگی‌ها، و آمال فردی بسیار متفاوتی داشتند. ظاهراً انتخاب آن‌ها در گفت و گوی امینی و شاه و توافق آن دو صورت گرفته بود. شتاب در انتخاب نمایان بود، شتابی که شاید امینی در تشکیل سریع کابینه‌اش داشت، یا بحرانی بودن رویدادها ایجاب می‌کرد که دولت هر چه سریع‌تر تشکیل شود. خود امینی در خاطراتش می‌گوید:

واقعاً قصد خودم این بود که حتی المقدور کاری نکنم که شاه بترسد: دو چیزی که مورد نظر شاه بود، یکی ارتش بود و یکی وزارت خارجه. گفتم خیلی خوب این دو تا را به عهده ایشان می‌گذاریم. و یکی هم موضوع وزارت کشور بود که روی اصل ارتباطش با عمومی من سرلشکر حسن امینی، به

آقای سپهبد امیر عزیزی محول کردم. گفتم خوب این آدم درستی است و آدم صمیمی است، چون البته انتخابات در نظر بود و شاه هم هیچ وقت در انتخابات نمی تواند بی نظر باشد.^{۱۹}

کلمات و عبارات امینی بر پایه اصول تحلیل گفتمان، نکته هایی به دست می دهد. آیا امینی حقیقتاً در موضعی قرار گرفته بود که شاه را می توانست بترساند؟ آیا نخست وزیری که هیچ تشکل سیاسی داخلی نیرومندی پشتوانه نداشت و با رای مردم هم سر کار نیامده بود، چنان قدرتی را پشتوانه خود احساس می کرده که شاه را با آن عقب براند، اما این کار را نکرده، و بر عکس ملاحظه به خرج داده است؟ از این گذشته، بر فرض که شاه به موضوع انتخابات حساس بوده و می خواسته است در انتخابات مداخله کند، امینی که نه برنامه ای برای انتخابات داشته و نه در دوره زمام داریش اقدامی در این راه کرده است. مجلسی هم در دوره او تشکیل نشد که مثلاً اصلاح طلبان در آن اکثریتی به دست بیاورند و پشتیبان دولت باشند. از این رو به نظر می رسد که امینی گمان می کرد چون پشتیبانی آمریکا را دارد، و شاه را هم در گفت و گوها و با توافقها با خود همراه کرده است، پس دست بالا با اوست. تصمیم های شاه در آغاز حکومت امینی، صدور فرمان انحلال مجلسین و مداخله نکردن در امور داخلی، دست کم به ظاهر، نشانه هایی بود که احتمالاً امینی و همکارانش را به خطا انداخت و آنها پنداشتند که شاه در برنامه اصلاحات یا با آنها همراه شده یا با توجه به تغییر سیاست ها و فشار دموکرات ها، مشی خود را تغییر داده است. اگر امینی این احتمال را جدی تلقی می کرد که شاه نشانه های گمراه کننده می فرستد، آیا باز هم به همان طریقی عمل می کرد که عمل کرد؟ شاید امینی می پنداشت که اگر پشتیبانی مردم، یا حتی بخشی از مردم، را مثلاً از طریق جبهه ملی به دست آورد، می تواند برنامه اصلاحاتش را پیش ببرد.

اصلاح گر اصلی و در حقیقت مرد شماره یک کابینه، حسن ارسنجانی بود. او سالها در زمینه تقسیم اراضی مطالعه کرده بود و مصمم و معتقد بود که این اصلاحات برای جامعه ضرورت حیاتی دارد. او از یاران نزدیک قوام السلطنه و از وفاداران به او بود. امینی از دیر باز او را می شناخت و به وی اطمینان داشت. کاش از گفت و گوهای قوام السلطنه با امینی درباره ارسنجانی خبری می داشتیم تا بهتر پی می بردیم که امینی چه طور او را برگزید، از نظر مشورتش چه گونه برخوردار شد، و از قلم تند و تیزش در چه مواردی استفاده کرد.^{۲۰}

نورالدین الموتی، غلامعلی فریور، و محمد درخشش دیگر وزیران اصلاح طلب امینی بودند. الموتی از اعضای گروه ۵۳ نفر و روزگاری انقلابی چپ گرا بود. به صحت عمل و قاطعیت شهرت داشت و به اصلاح قوه قضائیه از درون معتقد بود. مردی صریح و شجاع شناخته می شد و برای منظور امینی مناسب بود. الموتی تا چه حد برنامه اصلاحات امینی را باور کرده بود و به چه میزان خود در آن سهمی داشت، نکته چندان آشکاری نیست. امینی با فریور هم از دیر باز آشنایی داشت. او

از پایه گذاران و اعضای حزب ایران بود و به درست کاری و وطن دوستی شهرت داشت و روی هم رفته، مرد سیاسی محترم و موجهی به شمار می رفت. امینی با درخشش آشنایی دیرین نداشت. از این گذشته، خود درخشش هم از سابقه و شهرت چندانی در عرصه سیاست بهره مند نبود. مردی سخنور، فعالی سازمان ده، و مدتی هم محبوب جامعه معلمان بود، اما نه در قواره وزیران صاحب نام پیشین فرهنگ بود، و نه حتی همتراز شمار دیگری از وزیران امینی. چند روزی دیرتر از سایر وزیران هم وارد کابینه شد. البته می توان فهمید که در آن اوضاع و احوال بحرانی و خیزش معلمان، حضور او در کابینه می توانست به آرام شدن جو کمک کند. در ضمن همین چهار وزیر اصلاح طلب به چهار جریان سیاسی گرایش داشتند و شاید امینی در انتخاب آن ها و به ویژه در انتخاب همین چهار تن برای چهار وزارتخانه خاص، به امکان تماس با جریان های مختلف سیاسی اندیشیده باشد. بی تردید هر کدام از وزیران با طیف همکاران و هم اندیشان شان ارتباط داشتند، نظر آن ها را به کابینه و بالعکس منتقل می کردند، اما تا چه حد برای تماس های امینی با جریان های مختلف سیاسی مناسب بودند، از زمینه های دیگر نیازمند به پژوهش است.

فریور پس از حدود ۸ ماه وزارت، و در پی اختلاف نظرهایی، استعفا داد.^{۲۱} در تیر ماه ۱۳۴۰، جهانگیر آموزگار، برادر جمشید آموزگار، به عنوان وزیر بازرگانی وارد کابینه علی امینی شد. او به اصلاح طلبی شهرت نداشت، بلکه تکنوکرات تحصیل کرده آمریکایی و متخصص خوب درس خوانده ای بود که به درست کاری و تسلط به حوزه تخصصش معروف بود، و بعدها باز هم بر شهرت و اعتبار او افزوده شد. سایر اعضای کابینه امینی، هیچ کدام، نه به اصلاح طلبی اشتهار داشتند، و نه حتی در این باره داعیه ای از آن ها دیده شده بود. تنی چند از آنان از جمله وزرایی عادی بودند که در کابینه های پیشین هم سمت هایی بر عهده داشتند. عطاء الله خسروانی که بعداً سازمان ده اصلی حزب ایران نوین و از مهره های با نفوذ در حکومت امیر عباس هویدا شد، در کابینه امینی عضویت داشت.

این کابینه نامسجم و بدون برنامه اندیشیده و از پیش سنجیده، باید پیش از هر کاری، جامعه ملتهب را آرام می کرد، و گرنه به برداشتن هیچ گامی در زمینه اصلاحات قادر نبود. امینی، وزیران خود را در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰ به نشستی فوری فراخواند و در آن نشست سه طرح اصلاحی ماهیتاً مهم - ولو آن که در عمل به هدف های اصلاح خود نرسید - تصویب شد:

(۱) اصلاحات ارضی و محدود شدن مالکیت های بزرگ؛

(۲) مبارزه با فساد؛

(۳) قرار گرفتن طرح کاهش هزینه های زندگی در راس برنامه های دولت.^{۲۲}

در همان روز به جای فتح الله فرود، از وابستگان به دربار که مرد خوش نامی نبود، محسن نصر

که مردی تحصیل کرده، با سواد و از شائبه‌های مالی به دور بود، و اگر چه مدیر کارآمدی نبود، به عنوان شهردار تهران معرفی شد.^{۲۳} روز بعد باز هم جلسه فوق‌العاده دولت تشکیل و تصمیم گرفته شد با افزایش حقوق معلمان به اعتصاب آن‌ها پایان داده شود. در همان روز نیز اعلام شد که سرگرد ناصر شهرستانی، متهم به تیراندازی در تظاهرات معلمان و از مسببان ناآرامی، تحت پیگرد قضائی قرار گرفته است.^{۲۴}

امینی طی نطقی رادیویی در همان روز از اصلاحات در زمینه‌های کشاورزی، صنعت، آموزش و عرصه اجتماعی سخن گفت، یعنی همان چهار عرصه‌ای که وزیران اصلاح‌طلبی را برای آن‌ها برگزیده بود، و از مردم کمک خواست.^{۲۵} او زیرکانه از کمبودها، کاستی‌ها و نقایصی صحبت به میان آورد که باید برطرف می‌شد، او به گونه‌ای با مردم حرف زد که در آن‌ها توقع تازه‌ای برنیانگیزد، یا سطح انتظارها را بالا نبرد، یا از او انتظار اعمال تندروانه یا عاجل‌نرود^{۲۶} که در واقع این‌ها هوش‌مندی‌های او را به هنگام رویارویی با موقعیت‌های خطیر سیاسی نشان می‌داد. امینی نوعی فضای تعلیق ایجاد کرد، نوعی ابهام و استفهام که شنونده را در انتظار خبرهایی بیش‌تر، یا تفصیلی‌تر نگاه دارد. این ترفند، از نوع اقدام‌های بازمانده است، و اگر نتواند از شدت بحران بکاهد، معمولاً بر آن نمی‌افزاید.

روز شنبه ۲۳ اردیبهشت، پس از تلاش‌ها و مذاکرات فراوان و پشت‌پرده، سرانجام مدارس کشور بعد از ۱۲ روز اعتصاب و اعتراض و دست‌کشیدن معلمان از کار، فعالیت خود را از سر گرفتند. در همان روزها زمزمه‌هایی شنیده می‌شد که دامنه اعتصاب گسترش یابد و بخش‌های دیگری از مردم، که مطالبات برآورده نشده داشتند و شمارشان هم کم نبود، به اعتصاب بپیوندند. امینی که به خطر گسترش اعتصاب‌ها آگاه بود، در واقع در سریع‌ترین زمان ممکن دست به عمل زد و با همکاری چشم‌گیر درخشش، شعله آماده گسترش را فرو نشانید.

او در عین حال، و با توجه به نتیجه اقدامش، دست به عملی زد که از دوره زمامداری دکتر مصدق نظیر نداشت. پنج تن از امیران نظامی، که دارای مشاغل حساس بودند، به اتهام سوء استفاده از مقام و حیف و میل اموال عمومی بازداشت شدند: ۱. سپهبد حاج علی کیا (رئیس رکن ۲ ارتش که پیش‌تر مدت‌ها در مأموریت سوئد بود و برای ارتش جنگ‌افزار می‌خرید و مال و اموال هنگفتی اندوخته بود)؛ ۲. سپهبد مهدیقلی علوی مقدم (وزیر سابق و سال‌ها رئیس شهربانی که به گرفتن رشوه‌های کلان از نامزدهای انتخاباتی مجلس متهم بود، و در ضمن گروه امینی موفق نشدن خود را در انتخابات تا حدی، یا تا حد زیادی، از چشم او می‌دید)؛ ۳. سرلشگر علی اکبر ضرغام (وزیر سابق گمرکات که زمین و ساختمان مسکونیش در مظان اتهام بود)؛ ۴. سرلشگر محمد دفتری (رئیس پیشین تسلیحات ارتش و سازمان تربیت بدنی)؛ و ۵. سرتیپ روح‌الله نویسی (رئیس سابق شیلات

که به سوء استفاده کلان در خرید و فروش برنج و خاویار متهم بود).^{۲۷}

فساد و حیف و میل اموال عمومی به این چند نفر محدود نمی شد و شمار نظامیان فاسد و مسئولانی که به ویژه در حکومت منوچهر اقبال سمت های مالی و حساسی را به عهده داشتند و در مظان اتهام های واقعی بودند، به مراتب بیش از این ها بود. با این حال، شاه با دستگیری چند نفر هم موافق نبود و این گونه برخورد با نظامیان را برای روحیه ارتش مناسب نمی دانست؛ در عین حال معلوم نبود که زنجیره فساد تا کجا و به چه کسانی کشیده می شد، نام چه افرادی به میان می آمد، یا چه نکاتی از پرده بیرون می افتاد. و پذیرفتن مخاطره های این ها برای نظام آسیب پذیر شاه ساده نبود. به رغم این، شاه عملاً به دستگیری و انتشار خبر سوء استفاده های شماری از امیران بلند پایه اش تن داده بود. او اگر چه از این گونه اقدامات استفاده های خاص خود را می کرد و بلندپایگان در معرض تهدید را در نهان به خود نزدیک تر و وابسته تر می کرد، یا از نقطه ضعف هایشان نهایت بهره برداری را به عمل می آورد، اما به هر ترتیب بازتاب خبر دستگیری شماری امیر به اتهام فساد در داخل و خارج، از فساد نهفته ای در حکومت های پیشین خبر می داد و این، به خودی خود، رویداد بی اهمیتی نبود. گروه های سیاسی مخالف و در کمین هم از این گونه رویدادها مستمسک ها و مایه های لازم را برای انتقاد بعدی از حکومت به چنگ می آوردند.

۲۳۵

یک روز پیش از انتشار خبر تکان دهنده دستگیری امیران، مهندس مهدی بازرگان که مدت ها بود خودش و همفکران و یاران نزدیکش با جبهه ملی مشکل داشتند، خبر تاسیس نهضت آزادی ایران را به اطلاع دکتر محمد مصدق رسانده بود.^{۲۸} این تشکل به این امید بود که ملی گرایان وفادار به دکتر مصدق و معتقد به مذهب را به سوی خود جذب کند. در همان روز، جبهه ملی هم مردم را به شرکت در تجمعی دعوت کرد. حزب ها و گروه های سیاسی دیگری هم که جان تازه ای گرفته بودند - البته جز حزب توده ایران که نه می توانست از طریق بازماندگان و جان به در بردگانش فعالیت بکند و نه به امینی نظر مساعدی داشت - به تکاپو افتاده بودند و پس از سال ها یخ بندان سیاسی، اندک نسیم گرم ملایمی وزیدن گرفته بود و بار دیگر نشانه هایی از امید اجتماعی به چشم می خورد.

در همین روزها جولیس هُمز (هلمز)، از اعضای با سابقه وزارت خارجه آمریکا، که مدتی سفیر آن کشور در انگلستان بود و با دیدگاه های سیاست مداران انگلیسی درباره ایران آشنایی داشت، و احتمالاً برای نزدیک کردن سیاست آمریکا و انگلستان در ایران، یا پیش گرفتن سیاست جدید در ایران با در نظر داشتن ملاحظات دولت انگلستان، به عنوان سفیر در تهران معرفی شد.^{۲۹}

چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت شاه براساس دعوتی که از پیش به عمل آمده بود، به نروژ سفر کرد. این سفر او در زمانی بود که التهاب جامعه فروکش نکرده بود.

- (۱) ریچارد، ناسونالسم در ایران: ترجمه احمد تدین، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۸۱-۳۸۲.
- (۲) Keddie , Niki, *Roots of Revolution*, New Haven, Yale U. P., 1981, P. 148.
- (۳) آموزگار، فواز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۹۰-۴۹۱.
- (۴) نهایندی، هوشنگ، آخرین روزها: پایان سلطنت و درگذشت شاه، ترجمه بهروز صوراسرافیل و مریم سیحون، لس آنجلس، ۲۰۰۴ م/۱۳۸۳ ش، ص ۴۹.
- (۵) نهایندی، همان جا.
- (۶) فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷.
- (۷) حسینیان، روح‌الله، ۳ سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳-۱۳۴۱)، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵.
- (۸) شریف امامی، جعفر، خاطرات جعفر شریف امامی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷.
- (۹) شریف امامی، همان، ص ۲۳۵.
- (۱۰) شریف امامی، همان، ص ۲۳۴ و صفحات بعد، و به ویژه ص ۲۴۱.
- (۱۱) شریف امامی، همان، ص ۲۳۸-۲۴۱.
- (۱۲) امینی، خاطرات، ص ۱۰۷-۱۰۸.
- (۱۳) ایرج امینی معتقد است پدرش از قضا مرد ساده‌ای بوده است، و به رغم آن چه دیگران می‌پندارند، اطرافیان به سادگی می‌توانستند روی او تاثیر بگذارند. ایشان این مطلب را در دیداری در پائیز ۱۳۸۵ در تهران، به خود من گفتند.
- (۱۴) نک: روزنامه‌های رسمی، از جمله: اطلاعات، ش ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۲۱.
- (۱۵) متن سخن‌رانی رادیویی او در جراید روز آمده است؛ نیز می‌توانید به این روزنامه نگاه کنید اطلاعات، ش ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۲۳؛ نیز نک: کتابخانه پهلوی، گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. تهران، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۴۲۵.
- (۱۶) همان روزنامه، ش ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۱.
- (۱۷) روزنامه‌های ۲۰ اردیبهشت؛ کتابخانه پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۲۶.
- (۱۸) روزنامه‌های ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰.
- (۱۹) امینی، همان، ص ۱۱۰.
- (۲۰) برای جزئیات بیشتر درباره زندگی و گذشته ارسنجانی، نک: نورالدین ارسنجانی، دکتر ارسنجانی در آئینه زمان، تهران، ۱۳۷۹، فصل سوم.
- (۲۱) دولتهای ایران، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۹۲.
- (۲۲) کتابخانه پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۲۷.

۲۳) اطلاعات، ش ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۲۴.

۲۴) همان جا.

۲۵) اطلاعات، همان ش.

26) Hambly, Gavin, «The Pahlavi Autoeracy», in: *The Cambridge History of Iran*.
Cambridge, 1991, Vol. 7, pp. 272 - 30

۲۷) کتابخانه پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۲۸؛ دکتر امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۰؛ روزنامه‌های ۲۴
اردیبهشت ۱۳۴۰.

۲۸) مکاتبات مصدق، تهران، ص ۱۲۲.

۲۹) روزنامه‌ها



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دانشنامه فارس منتشر شد:

شیراز در روزگار حافظ

(شکوهمندی شهر ایرانی در قرون وسطی)

نوشته: جان لیمبرت

ترجمه: همایون صنعتی‌زاده

شیراز - صندوق پستی ۶۹۶-۷۱۳۶۵

تلفن ۲۳۵۷۲۲۱-۰۷۱۱